

## واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطار

علیرضا یآوری<sup>۱</sup>

دکتر هادی خدیور<sup>۲</sup>

### چکیده

بررسی سرچشمه افکار و اندیشه‌های متفکران و شاعران بزرگ و تعیین میزان و چگونگی اقتباس و دخل و تصرف آنها در آثار پیشینیان ما را در شناخت هرچه بهتر و بیشتر بن‌مایه‌های افکار و اندیشه آنان کمک می‌نماید. جامی یکی از شاعران نامدار قرن نهم ایران است که آثار متعددی را به نظم و نثر از خود به یادگار گذاشته است. ما در این پژوهش حکایات تمثیلی هفت اورنگ، بزرگترین اثر جامی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌ایم و به دنبال ردّ پای این حکایات تمثیلی در مثنوی‌های عطار که شامل (منطق‌الطیر، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و اسرار‌نامه عطار)، می‌باشیم. نتیجه بررسی و مطالعه این اثر نشان داد که از مجموع دویست و یک حکایت موجود در هفت اورنگ، مأخذ و ریشه بیست و پنج حکایت تمثیلی جامی در آثار مورد بحث ما قرار دارد.

**واژگان کلیدی:** جامی، هفت اورنگ جامی، تمثیل، مثنوی‌های عطار

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران.  
alireza.yavari1347@gmail.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران.  
hkhadivar@gmail.com

تاریخ پذیرش

۹۸/۷/۲۵

تاریخ دریافت

۹۸/۲/۲۶

### مقدمه

یکی از برجسته‌ترین شگردهای زیبایی آفرینی در کلام، تمثیل است و آن نوعی استعاره است که زیر ساختی تشبیهی دارد. این عنصر خیال انگیز گاهی در قالب داستان بیان می‌شود و علاوه بر جنبه زیباسازی به تحلیل و تأویل متن هم می‌پردازد و موجب دریافت اندیشه انتزاعی برای خواننده می‌گردد. در حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی که محور بحث ما قرار دارد تعداد زیادی حکایت تمثیلی وجود دارد که شمار آنها به دویست و یک حکایت می‌رسد و این تعداد رویکرد ویژه شاعر را به داستان‌های تمثیلی نشان می‌دهد.

این مقاله با عنوان «واکاوی و ریشه‌یابی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطار» به بیان و میزان اشتراکات، مشابهات و اقتباسات مثنوی هفت اورنگ جامی در چهار مثنوی عطار می‌پردازد. نگارنده کوشیده است پس از بیان مقدمه و پیشینه پژوهش و زندگی نامه و آثار جامی، به اشتراکات و تفاوت‌ها، و نحوه دخل و تصرف جامی در مثنوی‌های عطار بپردازد. حکایات تمثیلی جامی نشان از اشتراکات قابل ملاحظه‌ای در آثار پیش از خود دارد که جامی در سرودن هفت اورنگ از آنها بهره برده است. و مأخذ و ریشه بیست و پنج حکایت تمثیلی هفت اورنگ وی در آثار مورد بحث ما قرار دارد. مهمترین سؤالات پژوهش حاضر عبارتند از اینکه: اولاً نحوه تأثیرپذیری هفت اورنگ جامی در آثار پیشینیان (عطار) چگونه است. ثانیاً آیا جامی در به‌کارگیری تمثیلات هفت اورنگ مقلد محض است یا مبتکر؟ او در به‌کارگیری شگردهای هنری و بیانی تا چه حد پیش رفته است و چه نتایجی کسب کرده است؟ ثالثاً چه تعداد از حکایات تمثیلی هفت اورنگ با آثار مورد بحث ما مشترک است و میزان به‌کارگیری عناصر داستانی در حکایات او با مأخذ آنها تا چه میزان است؟

نورالدین عبد الرحمان جامی، شاعر و نویسنده و عارف نام آور قرن نهم که بزرگترین استاد سخن بعد از عهد حافظ و به نظر بسیاری از پژوهندگان، خاتم شعرای بزرگ پارسی گوست، به سال ۸۱۷ هجری در خرچرد جام ولادت یافت. از خردسالی به کسب علم پرداخت و در تمام مراحل تحصیل علم، حدت ذهن و استعداد کم نظیر او موجب اعجاب همگان شده بود، تا آنجا که در همه فنون صاحب نظر شد، و توانست در صف بزرگترین مؤلفان و شاعران و عارفان صوفی مشرب جا گیرد. آثار جامی از نظم و نثر بسیار است: کتاب

\_\_\_\_\_ واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی (۷۴-۴۲) ۳

نفحات الانس که از امهات کتب در بیان حقایق عرفانی است، بهارستان، اشعه اللمعات به نشر و هفت اورنگ به شعر.

و اما هفت اورنگ که از زبده‌ترین آثار جامی تشکیل می‌شود شامل این مثنویهاست:  
(۱) سلسله الذهب؛ (۲) سلامان و ابسال؛ (۳) تحفه الاحرار؛ (۴) سیحه الابرار؛ (۵) یوسف زلیخا؛ (۶) لیلی و مجنون؛ (۷) خردنامه اسکندری (صفا، ۱۳۶۳: ۱۸ ج ۴)

### پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر آثار متعدد و معتناهی درباره شرح احوال و آثار و افکار جامی، اعم از کتاب، پایان‌نامه و مقاله نوشته‌شده که تنها بخش‌های مختصری از بعضی از آن‌ها به نحوی به موضوع تحقیق ما یعنی «واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطار» ارتباط دارد.

### مقالات

(خدییور و شریفی، ۱۳۸۹) «تأثیرپذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی‌های هفت اورنگ.» فصل‌نامه پژوهش ادبی. شماره بیستم صفحه ۷۸ تا ۱۲۰. این مقاله نزدیک‌ترین پژوهش به پژوهش حاضر است با اشتراکات کم و تفاوت‌های فراوان و در این مقاله نویسندگان کوشیده‌اند با معرفی جامی و آثار و مذهب و مسلک او به تأثیرپذیری جامی از بسیاری از نویسندگان و شعرا چون، حافظ و نظامی و ابن عربی و عطار و مولوی و... اشاره‌هایی گذرا داشته باشند در بخش دوم مقاله با آوردن تمثیل‌ها و حکایاتی از هفت اورنگ کوشیده‌اند نشانی و ردّ پای این تمثیلات را در مثنوی معنوی، تذکره‌الاولیاء، حدیقه الحقیقه، مخزن الاسرار و حتی کلیله و... بیابند. در این بررسی فقط حدود پانزده تمثیل و حکایت ریشه‌یابی شده در حالی که حکایات و تمثیلات هفت اورنگ جامی بیش از ۲۰۰ حکایت است

- (محمدی، ۱۳۹۰) «اسلوب حکایت‌پردازی در هفت اورنگ جامی.» فصل‌نامه بهار ادب، سال چهارم، شماره چهارم از صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۲.

نویسنده با بیان هدف اصلی جامی از آوردن تمثیلات معتقد است. تمثیل‌پردازی و آوردن حکایت‌دارای اسلوب و ساختاری است. او با آوردن چندین تعریف درباره حکایت و تمثیل معتقد است جامی در هفت اورنگ حدود دویست و یک حکایت آورده که ابعاد

عرفانی، اجتماعی، حکمی دارد و بررسی شکل و ساختار آن‌ها می‌تواند به فهم بهتر آن ابعاد کمک کند، (همان : ۳۱۵) نویسنده با دادن چهار الگو برای بررسی تمثیلات هفت اورنگ معتقدند که روایات هفت اورنگ از نظر زمانی روایتی خطی دارند و از حیث شخصیت‌سازی و حادثه‌پردازی چندان ابتکاری در آن‌ها دیده نمی‌شود، اگرچه همه این حدود ۲۰۰ دویست حکایت یکدست نیستند. حکایات ساده و قابل‌باور، مطلق‌گرایی و کلیت از دیگر ویژگی‌های شخصیت‌های تمثیل‌های جامی است.

\_(توکلی، ۱۳۸۴) «حکایات و داستان‌های سبحة الابرار و مأخذ آنها» مجله علمی-

پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۴۳ و ۴۲ نویسنده در آن به بررسی حکایات و داستان‌های سبحة الابرار و مأخذ آنها از هفت اورنگ جامی پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که عبد الرحمان جامی در سرودن سبحة الابرار از آثار زیادی بهره جسته است. از جمله: کتب معتبر حدیث، شد الازار فی حط الاوزار عن الزوار المزار از معین الدین جنید بن محمود، تفسیر ابوالفتوح، کشف المحجوب، مصباح الهدایه و...، اما از میان همه این‌ها حکایات رساله قشیریه و احیاء علوم الدین بیشتر از دیگر کتاب‌ها زینت بخش مباحث کتاب اوست.

\_(جهان تیغ، ۱۳۸۰) «ساخت حکایت تمثیلی در هفت اورنگ جامی» مجله علوم انسانی

دانشگاه سیستان و بلوچستان، ویژه نامه زبان و ادبیات.

نویسنده در این مقاله به ساخت حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی پرداخته و ساختار حکایات را از نظر عناصر داستانی مانند: شخصیت، لحن، زمان و مکان، زاویه دید و... مورد بررسی قرار داده و ضمن برشمردن بسامد حکایات تمثیلی در هفت دفتر جامی، رویکرد ویژه شاعر را به قصه‌های تمثیلی نشان داده است و نتیجه گرفته است در زبان هنری جامی، حکایت تمثیلی نمود برجسته‌ای دارد. هر چند این قصه‌ها ساخته و پرداخته ذهن جامی نیست اما او برای نشان دادن همانندی رابطه‌های میان امور معنوی و فرآیند‌های تمثیلی، به خوبی از آنها سود جسته است.

#### مأخذ برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی های عطار

ما در این پژوهش از هر یک از مثنوی‌های چهارگانه عطار (منطق الطیر، الهی نامه، مصیبت نامه، و اسرار نامه) یک حکایت را انتخاب، و به واکاوی و ریشه‌یابی آنها پرداخته ایم

و در ادامه مأخذ و منبع بیست و پنج حکایت استخراج شده هفت اورنگ جامی در آثار مورد بحث ما در جدولی تهیه و تنظیم گردیده است.

### هفت اورنگ، سلمان و ابراهیم:

#### حکایت آن گُرد که در انبوهی شهر کدویی بر پای خود بست تا خود را گم نکند.

گُردی از آشوب گردش‌های دهر دید شهری پر فغان و پر خروش بی قراران جهان در هر مقرر آن یکی را از برون عزم درون آن یکی را از یمین رو در شمال گُرد مسکین چون بدید آن کار و بار گفت اگر جا بر صف مردم کنم یک نشانه بهر خود ناکرده ساز اتفاقاً یک کدو بودش به دست تا چو خود را گم کند در شهر و کو زیرکی آن راز را دانست زود آن کدو را حالی از وی باز کرد گُرد چون بیدار شد دید آن کدو بانگ بر وی زد که خیز ای سست کیش این منم یا تو نمی‌دانم درست ورتویی این من کجایم کیستم ای خدا آن گُرد بی سرمایه ام ده ز فضلت رونقی این گُرد را تا زهر آلاشی صافی شوم جامی‌آسا یک به یک را شاد کام ورتو به من این مکرمت باشد بدیع

کرد از صحرا و کوه آهنگ شهر آمده ز انبوهی مردم به جوش در تک و پو بر خلاف یکدگر وان دگر را از درون میل برون وان دگر سوی یمین جنبش سگال از میانه کرد جا بر یک کنار جای آن دارد که خود را گم کنم خویشتن را چون توانم یافت باز آن کدو بهر نشان بر پای بست باز یابد چون ببیند آن کدو در پیش افتاد تا جایی غنود بر تن خود بست و خواب آغاز کرد بسته بر پای کسی پهلوئی او کز تو حیران مانده ام در کار خویش گر منم چون این کدو بر پای توست در شماری می‌نیایم چیستم از همه گُردان فروتر پایه ام کن ز لطف‌ت راوقی این دُرد را اهل دل را شربتی شافی شوم خُم خُم ار نبود رسانم جام جام خواجۀ کونین را آرم شفیع (جامی، ۱۳۷۸: ۳۹۳-۳۹۲)

### عطار، مصیبت نامه:

#### حکایت آن روستایی که در مرو کدویی بر پای خود بسته بود تا گم نشود

روستاییی به شهر مرو رفت  
بود بر پایش کدوئی بسته چُست  
دیگری آن باز کرد از پای او  
مرد چون بیدار شد، دل خسته دید  
در تحیّر آمد و سرگشته شد  
ای خدا گر او منم پس من چیّم؟  
در میان نفی و اثباتم مدام  
در میان آن و این درمانده ام  
در میان مسجد جامع بخفت  
تا نگردد گم، در آن شهر، از نخست  
بست بر پا، خفت بر بالای او  
کاین کدو بر پای آن کس بسته دید  
گفت «یا رب روستایی کشته شد  
ور من است او، او نگوید من کیّم؟»  
نه به من شد کار و نه بی من تمام  
در گمان و در یقین درمانده ام  
(عطار، ۱۳۸۶: ۳۱۶)

مأخذ و منبع این حکایت در تعلیقات مصیبت نامه به تصحیح استاد شفیع کدکنی صفحات ۶۶۱-۶۶۰ ذیل بیت ۴۲۷۰ چنین آمده است:

استاد فروزان فر به مناسبت این بیت در مثنوی ۱۹/۲،

ای مُعَفَّل رشته‌ای بر پای بند  
تا زخود هم گم نگردي، ای لوند

نوشته است «ظاهراً اشاره باشد به قصه ذیل: و من حَمِقِهِ (ای هَبْنَقَه) أَنَّهُ جَعَلَ فِي عُنُقِهِ قِلَادَةَ مِنْ وَدَعِ وَ عِظَامٍ وَ خَزَفٍ وَقَالَ: أَخْشَى أَنْ أَضِلَّ نَفْسِي فَفَعَلْتُ ذَلِكَ لِأَعْرِفَهَا بِه فَحَوَّلْتُ الْقِلَادَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنْ عُنُقِهِ إِلَى عُنُقِ أَخِيهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: يَا أَخِي أَنَا أَنْتَ فَمَنْ أَنَا؟» (کتاب الحُمَقِي وَالْمُعَفَّلِينَ، ابن جوزی، به نقل مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۲۶۳) تر جمه عبارت ابن جوزی در این حدود است که از حماقتهای او (یعنی هبنقه) یکی این بود که قلاده‌ای از گوش ماهی و استخوان و خزف در گردن خویش کرده بود و می گفت می ترسم که خود را گم کنم. بدین سبب این کار را کرده ام. یک شب آن قلاده را از گردن او به گردن برادرش افکندند، چون بامداد شد، گفت: ای برادر! من توام پس من کیّم؟» استاد ریتر نیز نوشته است که «این داستان هبنقه است که به حُمَق معروف بود. «و در حاشیه ارجاع داده است به کتاب الحُمَقِي، ابن جوزی ۲۲، کریستن سن؛ قصه‌های ایرانی، ۱۲۷، از هم او: «قصه‌هایی از ایران» ۱۹۰؛ دریای جان ۱: ۲۱۳. (عطار، ۱۳۸۶: ب ۶۶۱-۶۶۰)

### مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در مثنوی سلمان و ابدال ماجرای مرد روستایی را آورده که وقتی به شهر می‌رود ازدحام و غوغای آنجا را می‌بیند، از بیم آنکه مبادا خود را گم کند کدویی را بر پای خود می‌بندد. شخص زیرکی او را می‌بیند و دنبال می‌کند و وقتی مرد روستایی می‌خواهد کدو را به پای خود می‌بندد. مرد وقتی بیدار می‌شود کدو را به پای دیگری می‌بیند دچار سر در گمی می‌شود که او کدام شخص است.

عطار در مصیبت نامه به همین حکایت پرداخته است. او در کمال ایجاز شروع به نقل می‌کند و با استفاده از دو مکان مشخص شهر مرو و مسجد جامع نوعی واقع‌گرایی در داستان ایجاد می‌کند.

او در طول شش بیت تمام ماجرا را روایت کرده حال آنکه جامی در شانزده بیت به شرح آن پرداخته است و ابیات پایانی هر دو شاعر به اشاره عرفانی موضوع اختصاص می‌یابد که باز سهم جامی بیشتر است اما عطار با پیش کشیدن بحث نفی و اثبات و یقین و گمان قوی‌تر عمل نموده است.

جامی در توصیف اوضاع شهر و مردمانش توصیفی آمیخته با اطناب ارائه می‌دهد که این خصلت را باید جزء سبک شاعر محسوب نمود.

### هفت اورنگ، سبجه‌الابرار:

حکایت صوفی و اعرابی که غلام وی به حُسن حُدی شتران وی را هلاک کرده

بود.

پا به میدان توگل می‌سود  
یک شبی زنده‌ای از حیّ عرب  
ساختش شمع سیه‌خانه خویش  
دید شبرنگ غلامی چون ماه  
قدرتش نی که بجنبد از جای  
پیش مهمان به تضرع نالید  
نزند جز به ره لطف قدم  
نکنند رد سخن مهمان را

صوفی راه یقین می‌پیمود  
روز در بادیه می‌برد به شب  
آمدش در ره آن بادیه پیشش  
کرد در ساحت آن خانه نگاه  
در غل و بند ز گردن تا پای  
بر زمین روی تواضع مالید  
که بود خواجه من اهل کرم  
نشود سد روش احسان را

رحم بر عجز و گرفتاری من  
وز پی طعمه او خوان آورد  
تا نبخشی گنه این سیهم  
لیک بشنو که چه از وی دیدم  
در هنر نادر و در شکل عجیب  
پشته پشتان همه و صحرا گرد  
فیل کردار تنومند و بلند  
چون ارم پیکرشان ذات عماد  
وز جرس نوبت فیروزی من  
کردشان بار گران مستعجل  
تا به یک روز بدین جای رسید  
برگرفتند همه راه عدم  
جز به صحرای عدم یک شترم  
کای به دلجویی من کرده قیام  
آرزومند خدی سازی او  
داد قانون خدی سازی ساز  
شتری در نظر او بسته  
وز جهان بی خبر افتاد به خاک  
روی در بسادیه گشت آواره  
(جامی، ۱۳۷۸: ۶۷۷-۶۷۶)

خواه ازو عفو گنهکاری من  
خواجه چون روی به مهمان آورد  
گفت انگشت به خوانت نهنم  
خواجه گفتا گنهش بخشیدم  
شتران بود مرا جمله نجیب  
کوه کوهان همه و دشت نورد  
کرگدن وار بسی نیرومند  
سخت رفتارتر از صرصر باد  
از سفر واسطه روزی من  
دو سه روزه ره این سر منزل  
وز خدی صوت طرب زای کشید  
بارشان چون بگشادند ز هم  
نیست اکنون که دل از غصه پر  
گفت صوفی به خداوند غلام  
هستم از وصف خوش آوازی او  
خواجه گفتش که خدی کن آغاز  
بود صوفی به ادب بنشسته  
صوفی از ذوق گریبان زد چاک  
وان شتر کرد رسن را پاره

### عطار، الهی نامه

#### حکایت اصمعی با آن مرد صاحب ضیف و زنگی حادی (اصمعی وزنگی)

که یک شب در عرب گشتم روانه  
بر او زنگی دیدم همه سوز  
بزاری ناله ای می کرد چون زیر  
همه زنگی دلی رفته ز زنگی

چنین گفت اصمعی پیر یگانه  
کریمی کرد مهمانم دگر روز  
کشیده پای تا فرقش به زنجیر  
دلی چون دیده موری به تنگی



بپرسیدم از آن زنگی خسته  
مرا گفتا «گناهی کرده ام من  
به نزد خواجه من میهمان را  
اگر از وی بخواهی این زمانم  
چو آوردند خوان و خواجه بنشست  
که «نتوانم که خون جان خورم من  
چنین گفت اصمعی را میز بانس  
دل من گویی از کینش دو نیم است  
«گناهش چیست» گفت «ای خواجه برگو»  
به راهی چارصد اشتر قوی حال  
به عجلت گرم می‌رانده ست در راه  
که تا اشتران بی خورد و بی خواب  
خُدایی زار و زنگی خوش آواز  
چو او قصد خُدی پیوست کرده  
چو در سختی چنین راهی سپردند  
بزاری اشتران رابار بر پُشت  
به بانگی چار صد اشترچو جان داد  
ز حیوانی کمی در درد این راه  
جوانمردا شتر را گر خُدی هست  
که «از بهر چه گشتی پای بسته؟»  
از آن در بند و قیدآورده ام من  
بُود حقی که نتوان گفت آن را  
بی‌خشد از برای میهمانم»  
به سوی نان نمی‌برد اصمعی دست  
اگر او را ببخشی نان خورم من  
که «زنگی را پُر آتش باد جانس  
گناه او گناهی بس عظیم است»  
چنین گفت او که «این زنگی بد خوی  
همه در گرمگاه و زیر احمال  
خُدایی نرم می‌خوانده ست آنگاه  
ز پَس کردند ده منزل در آن تاب  
به ره در اشتران را داده پرواز  
زلذت اشتران را مسست کرده  
بهم هر چارصد آنجا بمردند  
خُدی می‌خواند تا از تشنگی کُشت  
چه گویم؟ کس چنین حالی نشان داد»  
چگونه گیرمت من مرد این راه  
ترا از حضرت حق صد ندی هست  
(عطار، ۱۳۸۷: ۳۴۱-۳۳۹ نقل به اختصار)

دکتر شفیعی کدکنی در صفحه ۶۷۹ تعلیقات الهی نامه ذیل بیت ۵۰۴۶ مأخذ این حکایت را چنین آورده است: استاد ریتر در حاشیه این حکایت یاد آور شده است که «این حکایت را سراج، در اللمع، ۲۷۰، و قشیری در رساله قشیریه، ۱۵۳ و غزالی در احیاء العلوم، ۲۴۳/۲، به عنوان نمونه‌ای از تأثیر موسیقی، در باب سماع، نقل کرده اند. همچنین «macdonald in219/1901jars» استاد ریتر به این نکته نیز توجه داشته است که راوی اصلی ابوبکر محمد بن داوود الرقی (متوفی ۳۶۰) است و عطار آن را به اصمعی (متوفی

۲۱۳) نسبت داده است (دریای جان، ۴۱۲/۱). خانم دکتر صنعتی نیا حکایت را از ترجمه رساله قشیریه، ۵۹۹، و کشف المحجوب، ۵۲۱، نقل کرده است (مأخذ قصص عطار، ۷۹-۷۷). (عطار، ۱۳۸۷: ۶۷۹)

خانم دکتر صنعتی نیا مأخذ این حکایت را چنین ذکر کرده است: این حکایت در رساله قشیریه، ص ۵۹۹ به روایت محمد داوود دینوری و در کشف المحجوب هجویری، ص ۵۲۱ از قول ابراهیم خواص آمده و عطار آن را به اصمعی نسبت داده است.

خانم نسرين توکلی در مقاله «حکایات و داستان های سبحة الابرار و ماخذ آنها» علاوه بر منابع فوق دو منبع دیگر نیز برای این حکایت (اصمعی و زنگی) آورده است: (محمود کاشانی در مصباح الهدایه، ۱۸۹-۱۸۸) و (محمد همدانی در عجایب نامه: ۸۵) (توکلی، ۱۳۸۴: ۲۷۹)

مضمون اصلی حکایت و نحوه بیان وقایع در تمامی موارد مشابه است اما روایت الهی نامه در مقایسه با روایات دیگر کوتاه تر است و عطار پس از بیان علت اسیر شدن غلام داستان را به پایان می برد و نتیجه را با تفصیل بیشتری ادامه می دهد و بنا به شیوه معمول خویش متوجه دقایق عرفانی و جذبه های روحانی می شود و این حکایت پیام حق را در ذهن او تداعی می کند:

جوانمردا شتر را گر حدی هست  
ترا از حضرت حق صد ندا هست  
پیاپی می رسد از حق پیامت  
ز حیوانی کم است آخر مقامت؟  
در رساله قشیریه و کشف المحجوب داستان مفصل تراست و منظور از نقل آن بیان شدت تأثیر سماع و صوت خوش است و این تأثیر به حدی است که حیوانات را هم مجذوب می کند. (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۷۸-۷۷)

#### مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در سبحة الابرار حکایت یک صوفی را بیان کرده که در بیابانی مهمان خیمه اعرابی می شود که در آنجا غلامی را در غلّ و زنجیر اسیر می بیند. غلام با التماس و خواهش فراوان از صوفی می خواهد که از خواجه اش در حق او شفاعت کند. مهمان موضوع را با میزبان در میان می گذارد و خواجه به رسم مهمان نوازی می پذیرد و ماجرای اسارت غلام را

واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی (۷۴-۴۲) ۱۱

شرح می‌دهد که چگونه با حُدی خوانی او چهارصد شتر باری خواجه به وجد آمده‌اند و راه چند روزه را در یک روز طی نموده و سبب هلاکت آنان شده است.

عطار نیز در الهی نامه به این تمثیل پرداخته که البته از ابتدا، حکایت از زبان پیری به نام اَصمعی روایت می‌شود در حالیکه جامی خود روایتگر است و این نقش را به صوفی واگذار کرده است. جامی وقتی می‌خواهد از شتران هلاک شده سخن براند در چند بیت به توصیف ویژگی‌ها و قدرت جسمی آنها می‌پردازد که عطار آن را در یک ترکیب وصفی «قوی حال» خلاصه نموده است. جامی بخش دیگری بر حکایت می‌افزاید که آن شامل درخواست مهمان برای شنیدن حُدی خوانی غلام است، وقتی که غلام این نوا را سر می‌دهد شتر صوفی از تأثیر آن بیدار می‌شود به وجد آمده سر به بیابان می‌نهد و حکایت با سه بیت مختصر با بحث عرفانی به پایان می‌رسد. حال آنکه عطار بعد از ماجرای هلاک شتران راوی را تغییر می‌دهد و خود به طور مفصل به شرح عرفانی این تمثیل می‌پردازد. در همه روایات منظور از نقل این داستان بیان شدت تأثیر سماع و صوت خوش است و این تأثیر به حدی است که حیوانات را هم مجذوب می‌کند. سعدی شیرازی نیز در کتاب گلستان باب دوم حکایت ۲۶ به این نکته اشاراتی دارد:

دانی چه گفت مرا، ان بلبیل سحری	تو خود چه آدمیی کز خویش بی خبری
اشتر به شعر عرب، درحالت است و طرب	گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری

(سعدی، ۱۳۶۸: ۳۲۹-۳۲۸)

### هفت اورنگ، تحفه الاحرار:

حکایت زنگی که روی خود را در آینه بی زنگ دید و از عکس روی خود آینه را نپسندید.

دیو نژادی چو یکی تیره ابر	لب چو خُم نیل کبود و سطر
رنگ چو انگشت نیفروخته	چهره چو چوبین طبقی سوخته
مانده دهن چون دهن جیفه باز	ناشده همچون در محنت فراز
یافت به ره آینه ای گردناک	ساخت به دامن رخس از گرد پاک
دیده چو بر روی ویش آرمید	شکلی از آن سان که شنیدی بدید
آب دهان بر رخ پاکش فکند	وز کف خود خوار به خاکش فکند

بر رهت این گونه نینداختند  
نیست جز از زشتی دیدار تو  
کی به گل و خاک وطن بودیت  
بهره هر چیز به قدر وی است  
عیب بر آینه نه بر خود نهاد  
شد ز رخس عیب نما آینه  
آینه را چیسست ندانم گناه  
هر چه نماید به گه صلح و جنگ  
چون نگری صورت کردار توست  
(جامی، ۱۳۷۸ الف : ۵۴۱-۵۴۰)

گفت که تا قدر تو نشناختند  
پیش کسان پستی مقدار تو  
طینت اگر پاک چو من بودیت  
از بد و نیکی که پی اندر پی است  
چون به رخ خویش نظر کم گشاد  
بود همه نور و صفا آینه  
طلعت او بود بدانسان سیاه  
جامی ازین گنبد آینه رنگ  
کان سبب راحت و آزار توست

#### عطار، اسرارنامه:

حکایت آن سیاه که صورت خود را در آب دید و پنداشت که آن مردم آب است

#### و بدو دشنام داد.

بدید از آب، رویی پر سیاهی  
از آن زشتی دویدش بر سر آتش  
که هست آن مردم آب سیه رنگ  
کدامین دیو در عالم ترا کشت؟  
که در آتش همی بایی نه در آب.  
ندانست و همه با خویشان گفت  
بین تا خود سپیدی یا سیاهی  
بیینی روی خود، در آب اعمال...  
سپیدی، در فروغ خویش آرد  
قدم، حالی، در آن عالم نهادی  
ولی در ره وجود تست دیوار...  
بسی گرید ز سر تا پای بر تو  
چه در آتش چه در اندر خاک باشی

سیاهی کرد در آبی نگاهی  
چو رویی دید نامعلوم و ناخوش  
چنان اندیشه کرد آن مرد دل تنگ  
زفان بگشاد گفت «ای صورت زشت  
برای از آب، ای زشت سیه تاب!  
چو بر بیهوده بسیاری سخن گفت  
تو هم در آب رویت کن نگاهی  
چو مرغ جان فرو ریزد پرو بال  
سیه رویی، سیاهی پیش آرد  
چو جان پاک در یک دم بدادی  
زدنیا تا به عقبی نیست بسیار  
اگر با نفس میری وای بر تو  
وگر بی نفس میری پاک باشی

ترا چون جانِ پاکت رفت و تن مُرد      نباید خویش را با خویشتن برد ...

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۱۳۴)

مأخذ این تمثیل که هم در مثنوی مولوی، ۳۹۵/۱، آمده و هم در حدیقه سنایی، ۲۹۱-۲۹۰، استاد فروزان فر در مأخذ قصص و تمثیلات، ۷۵-۷۱ از نثر الدرّ، ۶ / ۴۶۹ و زهرالآداب، ۲۲۷، نقل کرده و آنچه از مقالات شمس تبریزی، نسخه ولی الدین به شماره ۱۸۵۶، نقل کرده، صورت تفصیلی داستان است. نیز- مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطار (۱۱۵-۱۱۳). در این تمثیل‌ها، به جای آب آینه آمده است. آخرین استفاده از این تمثیل در ادبیات فارسی قطعه منظومی است، نه چندان استوار به نام انکاسی، از نیما یوشیج با قدری تفاوت در دیدگاه. (کلیات نیما یوشیج، ۷۳) (عطار، ۱۳۸۶: ۳۴۶-۳۴۷)

همچنین خانم دکتر صنعتی نیا در «مأخذ قصص و تمثیلات مثنویهای عطار» منبع این حکایت را ذکر کرده است:

این حکایت در باب یازدهم از جزو ششم نثر الدرّ و در ذیل زهرالآداب چاپ مصر، ص ۲۲۷ آمده است. حکیم سنایی نیز این قصه را در کتاب حدیقه الحقیقه، ص ۲۹۱ به نظم آورده مولوی در دفتر دوم مثنوی، ص ۳۹۶-۳۹۵ آن را ذکر کرده و شمس تبریزی مضمون این حکایت را در مقالات شمس، نسخه کتابخانه استانبول، شماره ۱۸۵۶، ورق ۳ و ۲ نقل کرده است. (به نقل از کتاب مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۷۵-۷۱) استاد فروزان فر به داستان اسرار نامه اشاره نکرده‌اند و تنها تفاوتی که روایت عطار با روایت‌های منابع یاد شده دارد این است که سیاه عکس خود را در آب می‌بیند نه در آینه و به نظرمی رسد که مأخذ عطار حدیقه الحقیقه سنایی باشد. (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۱۱۴-۱۱۳)

### مقایسه و تحلیل دو حکایت

ردّ پای این حکایت در حدیقه سنایی نیز با عنوان «التّمثیل فی أصحاب الغفله و الجهال» آمده است ما در این بخش به تحلیل و مقایسه حکایت اسرار نامه عطار با هفت اورنگ جامی می‌پردازیم.

جامی در تحفه الاحرار حکایتی نقل می‌کند با این مضمون که روزی شخص سیاه چرده و زشت روی آینه‌ای می‌باید، پس از زدودن گرد و خاک از آن، چهره خود را در آن می‌بیند، آن را به اکراه تمام بر زمین می‌زند و خطاب به آینه می‌گوید که از آنجا که این زشتی تو را

دریافته‌اند چنین به دورت انداخته‌اند ... در واقع این شخص متوجه زشتی وجود خود نبوده بلکه آن را به آئینه منسوب کرده است. عطار نیز در اسرارنامه چنین حکایتی را با مقداری تفاوت بیان نموده است. در روایت او عنصر آب به جای آینه جهت انعکاس چهره شخص به کار رفته است. با بررسی دقیق‌تر جزئیات این دو حکایت می‌بینیم که جامی با عنصر آینه به جای آب ابزار مناسب‌تری را جهت توصیف به کار گرفته است زیرا آینه قابلیت برداشتن، گرد زدایی و به دور افکندن را دارد.

همچنین او در شروع ماجرا در قالب سه بیت با وصف حالات چهره، تصویر نسبتاً روشنی از شخص مورد بحث ارائه می‌دهد حال آنکه عطار جهت القای مفهوم زشت رویی به صفت سیاه پوست بودن آن شخص اکتفا نموده است. در ادامه نیز جامی در عین رعایت اختصار به نتیجه‌گیری اخلاقی از این داستان کوتاه دست می‌زند که اگر آدمی قبل از قضاوت اشتباه در خود و عیوبش بنگرد، تقصیر را بر امور دیگر نمی‌نهد. اما عطار در ادامه با تکیه بر این حکایت کوتاه در نتیجه‌گیری دچار اطناب می‌شود و با آمیختن بحث با نکات عرفانی و حتی فلسفی روشن پیام اخلاقی داستان را برای مخاطب عامی تا حدی در ابهام فرو می‌برد. او (عطار) تلویحاً لطافت قلب را به آب زلال و روشن تشبیه می‌کند که انعکاس «خود واقعی» در آن نمودار می‌شود. این مطلب بیانگر آن است که اگر تن به تعلقات آلوده باشد تصویر آنها در دل نیز نمودار می‌شود و اگر تن از تعلقات پاک و مبرا باشد، آئینه دل نیز زلال و مصفا از زنگارها خواهد بود. این حالت زمانی میسر خواهد شد که آدمی بر تمایلات نفسانی که همان مرگ ارادی و کشتن نفس است غلبه و پیروز گردد.

پیام و نتیجه نهایی این حکایت تمثیلی جامی و عطار بیان‌کننده پلیدی‌ها و پلشتی‌های نفس آدمی است که در وجود هر یک از ما آدمیان پنهان است به گونه‌ای که اگر روزگاری این حقایق برای شخص آشکار گردد باور آن برای خود فرد دشوار خواهد بود.

#### هفت اورنگ، سلسله الذهب دفتر دوم:

قصه آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده آتش در ژنده‌اش گرفت و از ژنده

به تنش رسید و وی از همه بی‌خبر بود.

از رخ شاهزاده گلخنیی یافت در دل ز مهر روشنیی

گلخنی در نظاره گم گشتی  
ساخت در تنگنای گلخن جای  
گلخنی در نظاره گه ننمود  
مرکب خود به سوی گلخن تاخت  
نقد هستی به پای شاه کشید  
ژنده اش ز آتشی که بود افروخت  
او ز دیدار شه نظر بگسیخت  
نه ز تن نی ز ژنده داشت خبر  
غیر خاکسترش به جای نیافت  
(جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)

شد چو از ره سواره بگذشتی  
چو در آمد ز درد عشق ز پای  
چند گه شاهزاده ره پی نمود  
به لطافت بهانه ای بر ساخت  
گلخنی چون لقای شاه بدید  
چشم و دل بر جمال جانان دوخت  
شعله از ژنده در تنش آویخت  
داشت حیران به روی دوست نظر  
شه ز رحمت به سوی او چو شتافت

#### عطار، منطق الطیر:

حکایت مفلسی که عاشق پسر پادشاه شد و به این گناه او را محکوم به مرگ

کردند

داشت چون یوسف یکی زیبا پسر  
هیچ خلق آن حشمت و آن عز نداشت  
بنده رویش خداوندان همه  
آفتابی نو به صحرا آمدی  
زان که مه از روی او یک موی نیست...  
بی سر و بُن شد ز عشق آن پسر...  
جانش می‌شد زهره گفتن نداشت...  
منتظر بنشسته بودی دل دونیم  
کان پسر گه گاه بگذشتی زدور  
جمله بازار پر غوغا شدی  
هر زمان در خون صد کس می شدند  
سر بگشایش و در افتادی زپا  
وز وجود خویش بیرون ماندی

پادشاهی ماه وش، خورشید فر  
کس به حسن او پسر هرگز نداشت  
خاک او بودند دلبندان همه  
گر به شب از پرده پیدا آمدی  
روی او را وصف کردن روی نیست  
بود درویشی گدایی بی خبر  
قسم از او جز عجز و آشفتن نداشت  
روز و شب رویی چو زر اشکی چو سیم  
زنده زان بودی گدای ناصبور  
شاه زاد، از دور چون پیدا شدی  
چاوشان از پیش و از پس می شدند  
چون شنیدی بانگ چاووش آن گدا  
غشی اش آوردی و در خون ماندی

وز تهی دستی نبودش نیم نان  
 آن گدا یک نعره زد آن جایگاه  
 گفت «جانم سوخت و عقل از پیش شد  
 نیست صبر و طاقت من بیش از این.»  
 عزم غمزش کرد پیش شاه شد  
 عشق آورده ست رندی بی قرار.»  
 کز تفریح دل مغز او پر جوش شد  
 پای بسته سر نگوسارش کشید.»  
 حلقه ای کردند گرد آن گدا  
 بر سر او گشت خلقی خون فشان  
 نه کسش آنجا شفاعت خواه بود  
 ز آتش حسرت برآمد زو نفیر  
 تا کنم یک سجده باری زیر دار  
 تا نهاد او روی خود بر روی خاک  
 چون بخواهد کشت شام بی گناه،  
 روزی ام گردان جمال آن پسر  
 جان کنم بر روی او ایشار نیز  
 صد هزاران جان توانم داد خوش  
 عاشق است و کشته این راه توست  
 حاجت من کن روا کارم بر آر.»  
 درد کسرتش دل زدرد آن فقیر  
 حال آن دلداده بر گفتش که کیست  
 در میان سجده حاجاتش بگفت  
 خوش شد و بر عفو کردن دل نهاد  
 «سر مگردان آن زیبا افتاده را  
 پیش آن سر گشته خونخوار شو

نیم کشته نیم مرده نیم جان  
 می شد آن شه زاده روزی با سپاه  
 زو بر آمد نعره و بی خویش شد  
 چندخواهم سوخت جان خویش از این؟  
 چاوش شه زاده زو آگاه شد  
 گفت «بر شهزاده تو شهریار  
 شاه از غیرت چنان مدهوش شد  
 گفت «برخیزید بر دارش کشید  
 در زمان رفتند خیل پادشا  
 پس به سوی دار کردندش کشان  
 نه زردش هیچ کس آگاه بود  
 چون به زیر دار آوردش وزیر  
 گفت «مهلّم ده زبهر کردگار  
 مهل دادش آن وزیر خشمناک  
 پس میان سجده گفتا «ای اله  
 پیش از آن کز جان بر ایم بی خبر  
 تا ببینم روی او یک بار نیز  
 چون ببینم روی آن شه زاد خوش  
 پادشاه بنده حاجت خواه توست  
 چون تو حاجت می بر آری صد هزار  
 این سخن بشنود از او پنهان وزیر  
 رفت پیش پادشاه و می گریست  
 زاری او در مناجاتش بگفت  
 شاه را دردی ازو در دل فتاد  
 شاه حالی گفت آن شه زاده را  
 این زمان برخیز زیر دار شو



بی دلِ توست او دلِ او باز ده  
نوش خور با او که زهرِ تو چشید  
چون بیابی ، با خودش پیش من آر.»  
تا نشیند با گدایی در وصال  
چون قیامت فتنه‌ای بیدار شد ...  
سر نگون بر روی خاک افتاده دید ...  
آب در چشم آمد آن شهزاده را  
گشت حاصل صد جهان درد آن زمان  
بر سرش معشوق عاشق آمده ست  
از سر لطف آن گدا را خواند خوش  
لیک بسیاری زدورش دیده بود  
همچو شمعی باز خندید و بمرد ...  
فانی مطلق شد و معدوم گشت  
تا فنای عشق با مردان چه کرد ...  
می نیابم این زمان آن قطره باز  
در فنا گم گشتم و چون من بسی ست  
کو نخواهد گشت گم این جایگاه  
(عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۱-۴۱۷ نقل به اختصار)

استاد شفیعی کدکنی مأخذ این داستان را در صفحه ۷۵۴ منطلق الطیر، ابیات ۴۰۴۸ به بعد چنین آورده است: شبیه این داستان را عطار در مصیبت نامه، ۲۸۸-۲۸۹، نیز منظوم کرده است و در آنجا تصریح دارد که منظور از پادشاه، نوح بن منصور است:

نوح منصور آن شهنشاه جهان      یک پسر داشت ای عجب ماه جهان

مأخذ عطار احتمالاً، در هر دو کتاب، رونق القلوب سمرقندی بوده است با این تفاوت که وقایع مصیبت نامه با رونق القلوب تطبیق کامل دارد. مؤلف پس از نقل این حکایت اشاره‌ای دارد بدین گونه: هم چنین هر که دعوی دوستی پادشاه کند، از بلا و محنت خالی نباشد.

مستمند خویش را آواز ده  
لطف کن با او که قهرِ تو کشید  
از رهش بر گیر سوی گلشن آر  
رفت آن شهزاده یوسف جمال  
آخر آن شه زاده زیر دار شد  
آن گدا را در هلاک افتاده دید  
چون چنان دید آن به خون افتاده را  
اشک چون باران روان کرد آن زمان  
هر که او در عشق صادق آمده ست  
عاقبت شهزاده خورشید فاش  
آن گدا آوازِ وی نشنیده بود  
نعره‌ای زد جان ببخشید و بمرد  
چون وصالِ دلبرش معلوم گشت  
سالکان دانند در میدانِ درد  
قطره بودم گم شدم در بحرِ راز  
گرچه گم گشتن نه کارِ هر کسی ست  
کیست در عالم زماهی تا به ماه

پس اگر در بلا هلاک شود، جای وی حظیره قدس باشد و به مکافات وی دیدار پادشاه عالم، «فی مقعد صدق عند ملک مقتدر.» (۵۵/۵۴) (عطار، ۱۳۸۸: ۷۵۵-۷۵۴)

### مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در سلسله الذهب حکایت عشق یک گلخنی (کسی که آتش خانه حمام را روشن می‌کند) به شاهزاده را بیان می‌کند. البته مقصود اصلی این حکایت بیان فنای عارفانه است این شخص شیفته جمال شاهزاده بوده و هر وقت او را از دور می‌دید از خود بی خود می‌شد.

شاهزاده که از این موضوع آگاهی داشت وقتی آن شخص را در نظاره گاه همیشگی نمی‌بیند کنجکاو می‌شود و به بهانه‌ای به گلخن می‌رود. مرد گلخنی وقتی جمال شاهزاده را از نزدیک مشاهده می‌کند طوری از خود بیخود می‌شود که متوجه آتش گرفتن تن و لباسش نمی‌شود. شاهزاده از آن حال او دلش به رحم می‌آید و سعی می‌کند آتش را خاموش کند اما وقتی به او می‌رسد که می‌بیند جز خاکستر از او چیزی باقی نمانده. وقتی در محتوا و ساختار یکی از تمثیلات عطار در منطق الطیر دقت می‌کنیم نشانه‌های دقیقی از تطابق این حکایت‌ها مشاهده می‌شود. با این تفاوت که روایت عطار بسیار مفصل و آکنده از توصیفات متعدد می‌باشد. گلخنی در حکایت عطار شخصی گدا عنوان گردیده است. عطار در آغاز گفتار خود با ابیاتی چند به وصف جمال زیبای شاهزاده پرداخته است. این گدا هم مانند عاشق داستان جامی همیشه از دور نظاره گر جمال معشوق خویش است و وقتی شمایل شاهزاده را می‌بیند تا سر حد مرگ بی قرار و از خود بیخود می‌شود. وقتی شاه از این ماجرا خبر دار می‌شود حکم مرگ گدا را صادر می‌کند اما مهلت خواستن او و دعا برای دیدار معشوق به عنوان آخرین خواسته او از خدا باعث برانگیختن ترحم شاه و عفو او می‌شود تا جایی که به شاهزاده امر می‌کنند نزد او بروند و آزادش کنند ولی وقتی به او می‌رسد او را در حالت هلاکت و فنا می‌یابد.

در هر دو حکایت می‌بینیم که چگونه یک عاشق دون مرتبه دل معشوق عالی مقام خود را بر سر مهر می‌آورد اما این مرتبه از عشق در گرو فنای مطلق حاصل می‌شود.

جامی در این روایت کمال ایجاز را به کار برده و با حذف توصیفات و شرح عرفانی ماجرا منظور خود را با جایگزینی ساده دو شخصیت و البته بدون زمان و مکان فضای رویدادها را بیان می‌کند.

جدول حکایات مشترک هفت اورنگ جامی با مثنوی‌های عطار و مآخذ آنها

عنوان حکایت	مآخذ و منابع
<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم:                      قصه عاشق شدن دختر ترسا بر آن جوان مسلم                      و در مفارقت وی بر بستر مرگ افتادن و جان                      دادن (جامی، ۱۳۷۸: ۲۹۳-۲۹۱)</p>	<p>(دَمُّ الهوی/۴۸۵)                      تحفه الملوک منسوب به امام                      محمد غزالی</p>
<p>عطار، منطق الطیر: الحکایه و التمثیل                      حکایت شیخ صنعان (سمعان)                      (عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۳-۲۸۶ نقل به اختصار)</p>	
<p>(۱) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم:                      قصه آن جوان معشوق و پیر عاشق                      (جامی، ۱۳۷۸: ۳۲۰-۳۱۹)</p>	<p>مجالس، احمد غزالی، ۱۴. اصل                      این حکایت در هزار حکایت،                      ورق ۱۶۴، و شرح تعرف، ۲: ۱۵۴،                      چاپ سنگی، و در رساله قشیریه،                      ۱۶۱، و ترجمه رساله قشیریه،                      ۵۶۹ و کشف الاسرار، میبیدی ۱:                      ۴۷۷، و حدیقه الحقیقه، سنایی،                      ۳۳۲، آمده است و استاد مدرّس                      رضوی، در تعلیقات حدیقه،                      صص ۴۶۴-۴۶۶، آن را از همین                      منابع و نیز وفیات الأعیان، ۱:                      ۳۴۴، تخریج کرده است و نیز                      استاد ریتزر در دریای جان،                      ۵۷۷: ۱، که از رساله قشیریه نقل                      کرده است.                      همچنین حکایت «پیر خمیده</p>
<p>(۲) هفت اورنگ، تحفه الاحرار:                      حکایت عاشقی که در حضور معشوق به قصد                      دیگری دیده گشاد و بدان کج نظری از نظر                      معشوق افتاد. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۳)</p>	

<p>پشت» در (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۶۹) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه کاشانی (کاشانی، ۱۳۶۷: ۴۰۷) و محاضرات الادباء راغب اصفهانی (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱ م: ۴۸/ج ۳) آمده است.</p> <p>نظیر حکایت «یعقوب و فراق یوسف» در قصص الانبیاء نیشابوری، ص ۱۳۴ و در کشف الاسرار میبیدی جلد اول، تفسیر سوره بقره، ص ۵۳۹ و جلد پنجم، تفسیر سوره مبارکه یوسف ص ۱۲۸ آمده است.</p>	<p>(۳) هفت اورنگ، سبحة الابرار: حکایت آن پیر خمیده پشت که در طریق محبت قالب راست بر زمین ننهاد و به سبب کجروی خود از نظر معشوق راست بین افتاد.. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۳۳)</p> <p>(۱) عطار-منطق الطیر: حکایت مفلسی که عاشق شاه مصر شد (عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۹)</p> <p>(۲) عطار، منطق الطیر: حکایت یعقوب و فراق یوسف (عطار، ۱۳۸۸: ۲۸۰-۲۷۹)</p>	<p>۴</p>
<p>مأخذی نیافتم</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: حکایت عشق دختر شاه به غلام حبشی (جامی، ۱۳۷۸: ۲۶۳-۲۵۶ نقل به اختصار)</p> <p>عطار، منطق الطیر:</p> <p>(۱) حکایت دختر پادشاه که بر غلامی شیفته شد و تحیر غلام پس از وصل در عالم بی خبری (عطار، ۱۳۸۸: ۴۱۱-۴۰۸ نقل به اختصار)</p> <p>عطار، مصیبت نامه:</p> <p>(۲) حکایت دختر پادشاه و عاشق شدن مزدور کار بر او و از بی خودی جان دادن آن مزدور کار (عطار، ۱۳۸۸: ۴۳۴-۴۳۱ نقل به اختصار)</p>	<p>۵</p>
<p>رونق القلوب سمرقندی (۵۵/۵۴) (منتخب رونق المجالس ۷۰-</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب دفتر دوم: قصه آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده</p>	<p>۶</p>

واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی (۷۴-۴۲) ۲۱

<p>۶۹). نیز - رونق القلوب، چاپ مگه، ۶۹؛ الشواهد و الأمثال، ابونصر قشیری 22a و 62 b</p>	<p>آتش در ژنده اش گرفت و از ژنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)</p> <p>عطار، منطق الطیر: حکایت مفلسی که عاشق پسر پادشاه شد و به این گناه او را محکوم به مرگ کردند (عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۱-۴۱۷ نقل به اختصار)</p>	
<p>«الشعروالشعرا» نوشته ابن قتیبه دینوری (م. ۲۷۶) «الآغانی» از ابو الفرج اصفهانی (م. ۳۵۶) «الزهره» نوشته محمد بن داوود ظاهری / «المصارع العشاق» نوشته ابن سراج متوفی به سال ۴۱۸ «تزیین الاسواق به تفصیل أشواق لا عشاق» (۶) نوشته داوود انطاکی</p>	<p>هفت اورنگ، لیلی و مجنون: (۱) حکایت پوست پوشیدن مجنون و به میان گوسفندان لیلی در آمدن و به حوالی خیمه گاه وی رفتن (جامی، ۱۳۷۸: ۳۷۶-۳۷۲ نقل به اختصار)</p> <p>هفت اورنگ، لیلی و مجنون: (۲) حکایت ملاقات کردن مجنون با شبان لیلی و خبر یافتن که مردان قبیله به غارت بیرون رفته‌اند و پیش لیلی رفتن وی (جامی، ۱۳۷۸: ۳۱۷-۳۱۳ نقل به اختصار)</p> <p>عطار، منطق الطیر: حکایت مجنون که پوست پوشید و با گوسفندان به کوی لیلی رفت (عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۸۷)</p>	<p>۷</p> <p>۸</p>
<p>تذکره الاولیاء، ۱۷۰/۲</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم سلطان العارفين (بایزید بسطامی) در بادیه کله‌ای دیدبروی نوشته حَسْر الدُنیا وَ الآخره... (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۱)</p>	<p>۹</p>

	<p>عطار، اسرارنامه: حکایت شبلی که کله سری در بیابان دید و گفت این از آن مردی است که دنیا و آخرت را زیان کرده (عطار، ۱۳۸۶: ۱۲۶-۱۲۵)</p>	
<p>نشر الدّرّ، ۶ / ۴۶۹ و زهرالآداب، ۲۲۷ و حدیقه الحقیقه، ص ۲۹۱ و مولوی در دفتر دوم مثنوی، ص ۳۹۶-۳۹۵ و شمس تبریزی مضمون این حکایت را در مقالات شمس، نسخه کتابخانه استانبول، شماره ۱۸۵۶، ورق ۳ و ۲ آورده</p>	<p>هفت اورنگ، تحفه الاحرار: حکایت زنگی که روی خود را در آئینه بی زنگ دید و از عکس روی خود آئینه را نپسندید (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۱-۵۴۰)</p> <p>عطار، اسرارنامه: حکایت آن سیاه که صورت خود را در آب دید و پنداشت که آن مردم آب است و بدو دشنام داد. (عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۴)</p>	<p>۱۰</p>
<p>جاودان خرد (الحکمه الخالده)، ۲۶۵ پاول کراوس Raiziana ۱: ۵؛ م روزنتال، «در باره آگاهی</p>	<p>(۱) هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت آن حکیم از مردم بر کرانه و سؤال و جواب او با پادشاه زمانه (جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۰۰-۴۹۹)</p>	<p>۱۱</p>
<p>از فلسفه افلاطون در جهان اسلام»، فرهنگ اسلامی، ۱۴: ۳۸۸/۱۹۴۰، ۱۹۴۱: ۱۵/۳۹۶؛ شوون ۹: ۳۵؛ دریای جان، ۱: ۱۶۷: ۱۱۷. the ocean of the soul p استاد مدرس رضوی درباره داستان (حدیقه، ۶۸۹) تاریخ الحکماء (۲۰۶) والامتناع والمؤانسه (ج ۳۳: ۲)</p>	<p>(۲) هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت پادشاه فرزانه با آن دیوانه از خرد بیگانه (جامی، ۱۳۷۸: ۴۹۱-۴۹۰)</p>	<p>۱۲</p>

	<p>عطار، مصیبت نامه: حکایت آن پادشاه که دیوانه‌ای را گفت از من حاجتی خواه و دیوانه از او رفتن به بهشت را خواستار شد. (عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۶-۳۲۵)</p> <p>عطار، اسرارنامه: حکایت آن پادشاه که دیوانه‌ای را گفت از من چیزی بخواه و دیوانه راندن مگسها را از او درخواست کرد. (عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۸-۲۰۷ نقل به اختصار)</p>	
<p>مأخوذ است از گفته عطار: (الهی نامه، ص ۳۰۱)</p>	<p>هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت آن طفل خرد که نان بزرگ در دست داشت، می‌خورد و می‌گریست که این نان اندک است و اشتهای من بسیار. (جامی، ۱۳۷۸: ۴۶۸-۴۶۹)</p> <p>عطار، الهی نامه: حکایت داستانی از کوه قاف (حکایت آن حیوان حریص که آن را هلوع خوانند) (عطار، ۱۳۸۷: ۳۴۸-۳۴۹)</p>	<p>۱۳</p>
<p>(سراج، در اللمع، ۲۷۰) و (قشیری در رساله قشیریه، ۱۵۳) و (غزالی در احیاء العلوم، ۲۴۳/۲)</p> <p>(دریای جان، ۴۱۲/۱). (محمود کاشانی در مصباح الهدایه، ۱۸۹-۱۸۸) و (هجویری در کشف المحجوب: ۵۲۲-۵۲۱) و (محمد همدانی در عجایب نامه: ۸۵)</p>	<p>-هفت اورنگ، سبحة الابرار: حکایت صوفی و اعرابی که غلام وی به حسن خدی شتران وی را هلاک کرده بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۷۶-۶۷۷)</p> <p>عطار، الهی نامه: حکایت اصمعی با آن مرد صاحب ضیف و زنگی حادی (اصمعی و زنگی) (عطار، ۱۳۸۷: ۳۴۱-۳۳۹ نقل به اختصار)</p>	<p>۱۴</p>

<p>ادبیات سنسکریت و هندی طوطی نامه، ضیاء نخشی، ۱۴۹ گرشاسب نامه اسدی</p>	<p>هفت اورنگ، سلسله الذهب: حکایت سگ و استخوان (جامی، ۱۳۷۸: ۱۵۳) عطار، مصیبت نامه: حکایت آن سگ که کلیچه‌ای یافت و ماه را در آب دید خواست ماه را بگیرد کلیچه را از دست داد (عطار، ۱۳۸۶: ۲۴۸)</p>	<p>۱۵</p>
<p>قصص الانبیاء، کسائی، ۱۵۱ - ۱۵۰؛ نیز قصص الانبیاء، ثعلبی، ۵۷-۵۹؛ الرساله القشیریه، ۷۷، باب توکل؛ کشف المحجوب هجویری، ۴۲۳؛ احیاء العلوم، ۲۱۱/۴؛ حدیقه سنایی، ۱۶۸؛ دریای</p>	<p>(۱) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم اشارت به قصه امتحان ملائکه مر ابراهیم خلیل را صلوات الرحمن علیه ودر باختن آنچه داشت از مواشی و نعم و اموال در محبت حق سبحانه و تعالی (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۲)</p>	<p>۱۶</p>
<p>جان ۱۳۴-۳۲/۲ رساله قشیریه باب بیستم ص ۲۴ و کشف المحجوب هجویری، ص ۴۲۳ و کشف الاسرار میدی، جلد اول، تفسیر سوره بقره، ص ۳۷۷ و بستان القلوب شیخ اشراق، ص ۳۷۶ و حدیقه الحقیقه سنایی، ص ۱۶۸ و تذکره الاولیاء، ص ۵۰۸</p>	<p>(۲) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: اذن کردن حق سبحانه و تعالی ملائکه را در امتحان کردن ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۵-۲۵۳) عطار، الهی نامه: حکایت ابراهیم علیه السلام (عطار، ۱۳۸۷: ۳۵۷-۳۵۵)</p>	<p>۱۷</p>
<p>(هزار حکایت، 60b؛ تهذیب الأسرار، خرکوشی، ۴۹۵). تاریخ اسلام ۲: ۶۵۴-۶۵۲)</p>	<p>هفت اورنگ، سبحة الابرار حکایت آن حکیم که از تره زار دنیا به شاخی چند تره قناعت کرد. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۶۳-۶۶۲)</p>	<p>۱۸</p>



<p>امام محمد غزالی در کتاب احیاء علوم دین، ربع منجیات ص ۵۴۳ و کیمیای سعادت، رکن چهارم، ص ۷۲۳ (نشر الدرّ، آبی، ۷:۴۹). (مرموزات اسدی، ۱۳۴).</p>	<p>(۱) عطار، مصیبت نامه : حکایت بقراط و خسروی که به شکار رفته بود (عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۵)</p> <p>(۲) عطار، مصیبت‌نامه: حکایت عامر بن قیس که تره بر نان می‌زد (عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۵)</p>	
<p>کتاب الحمقی، ابن جوزی ۲۲، کریستن سن؛ قصه‌های ایرانی، ۱۲۷، از هم او: «قصه‌هایی از ایران» ۱۹۰؛ دریای جان ۱: ۲۱۳.</p>	<p>هفت اورنگ، سلامان و ابسال: حکایت آن‌گرد که در انبوهی شهر کدویی بر پای خود بست تا خود را گم نکند. (جامی، ۱۳۷۸: ۳۹۳-۳۹۲)</p> <p>عطار، مصیبت نامه: حکایت آن روستایی که در مرو کدویی بر پای خود بسته بود تا گم نشود (عطار، ۱۳۸۶: ۳۱۶)</p>	<p>۱۹</p>
<p>(الرساله القشیریه ف چاپ مصر، ص ۱۱۳) استاد ریتز در حاشیه این حکایت نوشته است: همچنین صفوری [نزهة المجالس] ج ۱: ۱۸۱ و سعدی، بوستان، باب ۲، مینیاتور در: Arnold painting in islam Oxford 1928 tafel 30 (به نقل از دریای جان ۱: ۴۸۱ حاشیه)</p>	<p>-هفت اورنگ، سبحة الابرار: حکایت عتاب کردن حق سبحانه الله خلیل(ع) را و رسیدن آن پیر آتش پرست به دولت اسلام. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۲۴-۶۲۳)</p> <p>عطار، مصیبت نامه: حکایت آن کافر که از خلیل نان خواست و او گفت باید مؤمن شوی (عطار، ۱۳۸۶: ۳۹۵)</p>	<p>۲۰</p>
<p>در قابوس نامه، ص ۱۴۸ و حدیقه الحقیقه سنایی، ص ۴۱۲ و داراب نامه طرسوسی، ج ۲، ص ۵۹۷-</p>	<p>هفت اورنگ، خرد نامه اسکندری: داستان وصیت کردن اسکندر که دستش را بعد از وفات از تابوت بیرون گذارند تا تهیدستی وی</p>	<p>۲۱</p>

<p>۵۹۶ و اقبال نامه نظامی، ص ۲۰۶</p>	<p>بر همه کس ظاهر شود. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۱۲-۵۱۱) عطار، مصیبت نامه : حکایت اسکندر و وصیت او که دست تهی مرا از تابوت بیرون بگذارد (عطار، ۱۳۸۶: ۱۹۳)</p>	
<p>در قصص الانبیاء نیشابوری، ص ۳۲۶-۳۲۵ و کشف الاسرار ج ۴، ص ۳۷۱ و مضمونی نظیر این در اسکندر نامه منشور، ص ۱۹۶ و شرفنامه نظامی ص ۲۹۲</p>	<p>هفت اورنگ، خرد نامه اسکندری: داستان خاقان چین که تحفه حقیر به اسکندر فرستاد و به حکمتی شریفش آگاهی داد. (جامی، ۱۳۷۸: ۴۸۵-۴۸۴) عطار، مصیبت نامه: حکایت اسکندر در چین و آوردن پادشاه چین لعل و یاقوت از برای خوردن اسکندر (عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۴)</p>	<p>۲۲</p>
<p>کتاب الحیوان جاحظ، ج ۱، ص ۱۶۵ و ربیع الابرار، باب الاسماء و الکنی و رساله عقل و عشق خواجه عبدالله انصاری. رساله لوابیح عین القضاة همدانی، ص ۲۵</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر اول: حکایت عاشق و معشوقی که شب در خلوتی نشسته بودند و در بر همه اغیار بسته ناگاه غلام آن عاشق که باریک نام داشت حلقه بر در زد.... (جامی، ۱۳۷۸: ۱۴۷) عطار، مصیبت نامه : حکایت آن عاشق که بر در سرای معشوق فرو مانده بود که اگر پرسند کیست چه بگوید (عطار، ۱۳۸۶: ۴۳۱)</p>	<p>۲۳</p>
<p>(منتخب رونق المجالس ۷۰- ۶۹). نیز - رونق القلوب، چاپ مگه، ۶۹؛ الشواهد والأمثال،</p>	<p>هفت اورنگ: سلسله الذهب دفتر دوم: قصه آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده آتش در زنده اش گرفت و از زنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)</p>	<p>۲۴</p>

<p>ابونصر قشیری 22a و 62 b</p>	<p>(۱) عطار، مصیبت نامه : حکایت پسر نوح بن منصور و مرد سپاهی که عاشق شاهزاده شد (عطار، ۱۳۸۶: ۳۸۱-۳۷۸) (۲) عطار، الهی نامه: حکایت شهزاده که مرد سرهنگ بر وی عاشق شد (عطار، ۱۳۸۷: ۱۷۵- ۱۷۱ نقل به اختصار)</p>	
<p>مجالس، احمد غزالی، ۱۴. اصل این حکایت در هزار حکایت، ورق ۱۶۴، و شرح تعرف، ۲: ۱۵۴، چاپ سنگی، و در رساله قشیریته، ۱۶۱، و ترجمه رساله قشیریته، ۵۶۹ و کشف الاسرار، میبدی ۱: ۴۷۷، و حدیقه الحقیقه، سنایی، ۳۳۲، آمده است و استاد مدرّس رضوی، در تعلیقات حدیقه، صص ۴۶۶-۴۶۴، آن را از همین منابع و نیز وفیات الأعیان، ۱: ۳۴۴، تخریج کرده است و نیز استاد ریتزر در دریای جان، ۱: ۵۷۷، که از رساله قشیریته نقل کرده است</p>	<p>هفت اورنگ، تحفه الاحرار حکایت عاشقی که در حضور معشوق به قصد دیگری دیده گشاد و بدان کج نظری از نظر معشوق افتاد. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۳)</p>	<p>۲۵</p>

### نتیجه گیری

عطار از برجسته‌ترین شاعران ادبیات تعلیمی و عرفانی می‌باشد. او برای بیان هرچه بهتر مفاهیم مورد نظر خود از زبان نمادین استفاده نموده است، و از پیشگامان و بزرگان ادبیات سمبلیک نیز به شمار می‌رود. «منطق الطیر» نمونه شاخص یک اثر نمادین است که از طبع

بلند و کلام نافذ او حکایت می‌کند. پس از بررسی چند حکایت منظوم عطار در مقابل هفت اورنگ جامی ملاحظه گردید که عطار بنا به اقتضای کلام تعلیمی از صناعات ادبی پیچیده و به کار بردن عبارات مُغلق دوری می‌کند. در کنار روشنی بیان، سعی دارد که ایجاز و اختصار را نیز به شکل مناسبی رعایت کند. در نتیجه‌گیری که بعد از حکایات دارد هرچند به شکل مفصلی وارد مباحث ناب عرفانی می‌شود اما غالباً می‌کوشد بر مفهوم واحد و محدودی تمرکز نماید. در واقع هدف عمده او از روایت و تمثیل شرح مفاهیم عمیق عرفانی و تعلیمی به زبانی ساده و همه فهم، و در عین حال بی پروا می‌باشد. اشخاص داستانها متنوع، و از همه اقشار و طبقات اجتماعی حضور دارند.

در مقام مقایسه با هفت اورنگ باید گفت که جامی در تمثیلات مورد نظر بیشتر به توصیفات فضا و جزئیات ماجرا و اشخاص می‌پردازد اما در نتایج حاصل از روایت سطح متوسطی را دنبال می‌کند و از این نظر به ظرافت بیان و دقت مفاهیم و تأملات مطرح شده توسط عطار نمی‌رسد.

جامی اگرچه شیوه کار نظامی و امیر خسرو دهلوی را در مثنوی سرایی دنبال می‌کرد اما مثنوی‌های او تا حدی تحت تاثیر خود اوست. و شیوه کار جامی تقلید صرف نبوده و همواره سعی نموده است که به کمک نبوغ هنری خود آب و رنگ تازه‌ای به حکایت بدهد و گاه این تأثیرپذیری در زمینه وام‌گیری مضمون و محتوای اثر دیگری خود را نشان می‌دهد و گاه در ساختار و ویژگی‌های ظاهری کلام؛ بدین صورت که پیکره اصلی تمثیل همان است که شاعر سلف به کار برده و الفاظ و تعبیرات مشترک به صراحت به چشم می‌خورد. با این حال جامی کوشیده است با دخل و تصرفات مختلف و بهره‌گیری از ترفندهای زبانی و ادبی همچون افزودن توصیفات، تغییر فضا و شخصیت‌ها و یا افزودن شخصیت، تغییر زاویه دید، برداشت نتیجه متفاوت و نگرش از زاویه دیگر به تمثیل و... رده پای حکایت مبدأ و القای مقلد صرف بودن را کمرنگ‌تر نماید؛ جامی سعی می‌کند به کمک توصیف و تشبیهات رنگارنگ یک تمثیل ساده را به یک اثر هنری زیبا ارتقا دهد. با تصویرسازی، فضای حکایت را قابل لمس و پویاتر نماید.

بررسی و ریشه‌یابی تمثیل‌های به کار گرفته شده توسط جامی در هفت اورنگ و دنبال کردن رده پا و پیشینه آن‌ها در آثار مورد نظر، ما را به این نتیجه رساند که جامی از مجموع

\_\_\_\_\_ واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی (۷۴-۴۲) ۲۹

دویست و یک داستان تمثیلی در بزرگترین اثر او (هفت اورنگ)، مأخذ و ریشه بیست و پنج حکایت تمثیلی هفت اورنگ او در آثاری است (مثنوی‌های عطار) که در این پژوهش مورد بحث ما قرار دارد. به طور مثال بیشتر حکایات دفتر اول سلسله الذهب از حدیقه الحقیقه سنایی و مثنوی مولوی اقتباس گردیده است. و در دفتر دوم سلسله الذهب از تذکره الاولیاء عطار و نفحات الانس جامی و در دفتر سوم از چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی و در مثنوی سبحة الاحرار از طواسب منصور حلاج، کتب معتبر حدیث، تفسیر ابوالفتوح، کشف المحجوب، مصباح الهدایه و... اما از میان منابع مذکور از حکایات احیاء علوم دین و رساله قشیریّه بیشتر از دیگر منابع بهره برده است. در تحفه الاحرار از کلیله و دمنه نصرالله منشی و در خرد نامه اسکندری از اسکندر نامه نظامی تأثیر پذیرفته است



- \_\_\_\_\_ واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی (۷۴-۴۲) ۳۱
- .....، .....، .....؛ ۱۳۸۷؛ **الهی نامه**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن چاپ دوم.
- .....، .....، .....؛ ۱۳۸۸؛ **منطق الطیر**. مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن چاپ سیزدهم.
- .....، .....، .....؛ ۱۳۶۱؛ **مثنوی هفت اورنگ جامی**، مقدمه و تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران: انتشارات سعدی چاپ سوم.
- فروزان فر، بدیع‌الزمان. ۱۳۶۲؛ **مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی**. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۷۴؛ **رسالة قشیریة**، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عزیزالدین محمود. ۱۳۶۷؛ **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ سوم، موسسه نشر هما.
- محمّدی، برات. ۱۳۹۰؛ «**اسلوب حکایت‌پردازی در هفت اورنگ جامی**». **فصل‌نامه بهار ادب**، سال چهارم، شماره چهارم از صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۲
- میبدی، احمد بن محمد. ۱۳۷۱؛ **کشف الاسرار و عدّه الأبرار**، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران انتشارات امیرکبیر.

## References

- Tavakoli, Nasrin. 2005; Abraham's stories and stories, their sources, scientific and research journal of the Faculty of Literature and Humanities of the University of Isfahan, Volume 2, Nos. 43 and 42.
- Jami, Nouredin Abdul Rahman. 1999; *Seven Oranges Research and Correction*: Jabalqa Dawlishah, Asghar John Fada, Zahir Ahrari, and Hossein Tarbiat Tehran: Written Heritage Publishing Office.
- (The Blubber World, Maryam Khalili. 2001; "The Making of Anthology in the Seven Orang Jami", *Journal of Humanities*, University of Sistan and Baluchestan, Special Note for Language and Literature.

- Khadivar and Sharifi. 2010; "The Effect of a Cup of Poets and Past Writers in the Creation of the Seven Oranges of Mathnavi." *Literary Research Quarterly*. Twenty Twenty Page 78 to 120
- Razi, Abu al-Fitoo. 1991; *Rawz al-Jananan and Rooh al-Jannafi*, commentary on al-Quran, in an effort to correct Muhammad Ja'far Yahaqi, Mohammad Mehdi Naseh, Astan Quds Razavi publication.
- Ragheb Isfahani, Abolqasem Hussein ibn Muhammad. 1961; *Aladbah's Imam Khomeini*, Dar al-Mecca al-Hayat, Beirut, Nissan.
- Sa'di, Moslehuddin Abu Muhammad Abdullah. 1990; *Explanation of Golestan Sa'adi*, by Mohammad Khazaeli, Tehran: Javidan Publication, Eight
- Sanai Ghaznavi, the little Ben Adam. 1999; *Hediqeh al-Haghigha*, Correction and Excellence of Teacher of Razavi Tehran: Tehran University Press.
- Safa, Zabih Allah. 1984; *History of Literature in Iran*, 4th ed., Tehran: Ferdowsi Publications, Second Edition.
- Industrial Nia, Fatemeh. 1990; *Finding the Prophecy and Prophecy of the Mathnavi of Attar*, Neyshaburi, Tehran, Zwar Publishing, Oct.
- Attar, Farid al-Din Muhammad. 2007, A; *Mysteries*. Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publications. second edition.
- ....., ....., 2007, b; *the tragedy* . Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publications. second edition.
- ....., ....., 2008; *Divine Letter*. Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publication Second Edition.
- ....., ....., 2009; *Logic al-Tayyip*. Introduction to Corrections and Extensions Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publishing Thirteenth Edition.
- ....., ....., 1982; *Masnavi Seven Orang Jami*, Introduction and Correction of Aqa Morteza Modares Gilani, Tehran: Saadi Publication Third Edition.



واکاوی و ریشه‌یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی (۴۲-۷۴) ۳۳

Forouzanar Fareh, Bidi-Al-Zaman. 1983; the revelation of Masnavi's stories and allegories. Tehran: Amir Kabir, Third Edition.

Ghashiri Abu al-Qasim. 1995; Ghasherie's Treatise, translated by Abu Ali Hasan bin Ahmad Ottoman, corrected by Badie-e Zaman Forouzanfar, Fourth Edition, Tehran: Scientific and Cultural Company.

Kashani, Aziz-ed-Din Mahmud. 1988, Mesbah Al-Hadaei and Mftah-e-Al-Faha, corrected by Jalal al-Din Hamaei, third edition, Homa Publishing House.

Mohammadi, Barat. 2011; "Statuary in Seven Orang Jami". Bahar-e-Abb Quarterly, Fourth Edition, No. 4 Page 313 to 322.

Meybodi, Ahmad ibn Muhammad. 1992; Kashif al-Asrar and Al-'Abbar, correction of Ali Asghar Hekmat, Tehran Amir Kabir Publishing.

